

**خاطرات شنیدنی از دفاع مقدس در گفت‌وگوی «جوان» با سردار بهمن کارگر**

# نوابغی چون شهید باقری از اعتماد امام به جوانان ظهور یافتند

**سالانه ۷میلیون نفر در راهیان نور شرکت می‌کنند که ۷۰درصد آنها جوان‌های زیر ۳۰سال هستند**



■ **علیرضا محمدی**

**۳۱** شهریور ۱۳۵۹ سردار بهمن کارگر که آن موقع یاسداری جوان بود، همراه همسرش به مشهد رفته بودند تا اولین روزهای زندگی مشترکشان را در جوار بارگاه ملکوتی امام‌هشتم(ع) سپری کنند. تازه به‌مشهد رسیده بودند که خبر می‌رسد، هواپیماهای عراقی برخی از فرودگاه‌های کشورمان را بمباران کرده‌اند! این خبر که بدون تهیه بلیت، خودش را به اولین قطار می‌رساند و تمام شب را داخل راه‌روها سپری می‌کند تا زودتر به تهران برسد. از آن زمان به بعد، او در هر فرصتی که به دست می‌آورد به جبهه می‌رفت، اما کمتر شنیده یا دیده شده که از حضورش در جبهه‌ها حرفی بزند. به مناسبت چهلمین سالگرد شروع دفاع مقدس به سراغ سردار بهمن کارگر رئیس بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس رفیق تا علاوه بر جوایزشدن از چند و چون پرنامه‌های بنیاد در رسانی‌های که برعهده دارد، مروری بر خاطرات وی از دوران حضورش در جنگ داشته باشیم.

■ ■ ■

**گفت‌وگوی ما ۳۱ شهریورماه منتشر می‌شود، ۴۰سال پیش در این روز کجا بودید؟ چند سال داشتید و چطور با این خبر غافلگیرکننده روبه‌رو شدید؟**

من متولد سال ۱۳۴۰ هستم، سال ۵۸ وارد سپاه شدم، اواخر همین سال برای ازدواج اقدام کردم و اول سال ۵۹هشدرکردیم. اوایل انقلاب زندگی زوج‌های جوان بسیار ساده شروع می‌شد، من هم چون نمی‌خواستم مراسم عروسی بگیرم، تصمیم گرفتم همراه همسرم به مشهد برویم و این سفر جای مراسم ازدواج، بهانه‌ای باشد برای زیر یک سقف رفتن و آغاز زندگی مشترک‌مان. خلاصه اواخر شهریور ۵۹ وسایل سفر را مهیا کردیم و با اتوبوس راه افتادیم. دقیقاً یادم نیست همان روز رسیدن‌مان به مشهد بود یا روز بعد از آن که شنیدیم عراق فرودگاه مهرآباد و چند فرودگاه دیگر را زده است!اصلاًانتظار شنیدن چنین خبری را نداشتیم. چنان آشوبی به دلمان افتاد که تصمیم گرفتم هرطور شده به تهران برگردیم، اما هر چه گشتم نتوانستم بلیت تهیه کنم. امکانات مثل الان نبود که بنسود راحت وسیله پیدا کرد. تصمیم گرفتم بدون تهیه بلیت با قطار برگردیم. قوتش بین راه جریمه می‌شدیم!با همسرم در راهروی قطار ایستادیم. من یک پاسدار ۹ اساله و همسرم هم کم سن‌تر از من، جمعیه با روپن داخل راهرو کشی که گذشت یک خانواده مذهبی آمدند و گفتند ما در کوبه‌مان برای همسرت جا داریم، ولی برای خودت نماند. خلاصه کل شب را در راهرو سرگرد و از پس که به حمله دشمن و وضعیت مریزها و این مسائل فکر کردم تا صبح پلک روی هم نگذاشتم.

**همان اولین روزهای جنگ به جبهه رفتید؟**

برای ما که نیروی کارگرینی واحد پرسنلی ستاد مرکزی سپاه بودیم، اعزام گرفتن به این راحتی‌ها نبود. اوایل جنگ سپاه از بابت نیرو در مضیقه بود و از طرفی همه‌بچه‌های پاسدار راوتطلب رفتن به منطقه بودند؛ کار به قرعه‌کشی کشید و قرعه هم به نام ما نیفتاد. یک‌سری از بچه‌ها رفتند ما هم به انتظار بودیم تا چه زمانی نوبت ما می‌شود. نهایتاً اواخر عملیات ۵۹توانستم به جبهه بروم و دیگر تا پایان جنگ با مناطق عملیاتی در ارتباط بودم و گاه مدت‌ها در منطقه جنگی می‌ماندم.

**شما خیلی کم از حضورتان در جبهه گفته‌اید. در اولین حضورتان در جبهه کجاها رفتید و چه کردید؟**

اوایل حضورم رفته پیش سردار شهید حسن باقری، اتفاقاً اخوی‌شان سرلشکر محمد باقری هم ما را به برادرشان معرفی کرد. شهید باقری یک مدتی من را فرستاد پیش سردار شهیدمینی زین‌الدین که آن موقع مسئول اطلاعات محور سوسنگرد بود. چند ماهی خدمت شهید باقری و مجموعه اطلاعات بودم تااینکه سردار شهید محمد بروجردی من را با خودش به جبهه غرب برسد. با تماس تلفنی هم اجازه ما را از شهید باقری گرفت.البته من نیروی پرسنلی ستاد مرکزی بودم، ولی خب به لحاظ اخلاقی به شهید باقری تعهد داشتیم. به همین خاطر شهید بروجردی زنگ زد و جریان انتقال من را به اطلاع ایشان رساند. از آن زمان به بعد مدتی هم در قرارگاه نجف که جبهه غرب را پوشش می‌داد، مسئول پرسنلی شدم و مدت‌ها در همین سمت خدمت کردم. پرسنلی قرارگاه منطقه هفت کشور است که ما هم توفیق داشتیم که تا پایان دفاع مقدس در عملیات مثل خبیر، بدر، والفجر ۸، کربلای ۴ و۵و۰ حضور داشته باشیم.

**اتفاق همین اواخر یا چند نفر از رزمنده‌ها یا فرماندهان جنگ که گفت‌وگو می‌کردم.**

**حرف از شهید بروجردی پیش آمد، معمولاً**

**تعاریف از ایشان رنگ‌وبوی دیگری می‌گیرد، شما ایشان را چطور آدمی شناختید؟**

ایشان سال ۶۲به شهادت رسید و الان بیش از ۳۷سال از شهادتش می‌گذرد، اما چند دهه دیگر هم بگذرد، شناخت ابعاد وجودی و شخصیتی‌اش به این راحتی‌ها امکان‌پذیر نیست. اینکه می‌گویند «مسیح کردستان» واقعاً لقب قشنگی است که زبینه‌بر بروجردی است. آشنایی با دو نفر زندگی من را خیلی تحت تأثیر قرار داد. یکی همین شهید بزرگوار بروجردی و ای یکی شهید حسن باقری. نه در گذشته که هنوز هم با این دو شهید بزرگوار زندگی می‌کنم. اتفاقاً شهید بروجردی و شهید باقری یک مدتی با هم در جبهه‌ها رفت و آمد داشتند و همدیگر را می‌شناختند. در جریان عملیات فتح‌المبین، بروجردی به عنوان نماینده فرمانده سپاه به قرارگاه نصر می‌رود که فرماندهانش شهید

باقری و سرلشکر حسنی سعدی بودند. آنجایی بود نفر بیشتر یکدیگر را می‌شناخند و دوستی و الفتی بین‌شان رخ می‌دهد. خدمت شهید بروجردی که بودم، ایشان از شهید باقری به نیکی یاد می‌کرد. یادم است که می‌گفت باقری یک مدیر بسیار باهوشی است و کارها را خیلی خوب مدیریت می‌کند. بعدها شنیدم که چنین ارادتی را شهید باقری هم نسبت به شهید بروجردی دارد و از ایشان خیلی تعریف می‌کرد. خدا هر دوی این دو شهید گرانقدر را رحمت کند.

**از اواخر سال ۵۹که حساب کنیم، شما حداقل چند سالی را به جبهه رفت و آمد داشتید، گل خاطرات‌تان از حضور در جبهه‌ها چیست؟**

یک خاطره در گوشه ذهنم دارم که هر از گاهی به یاد می‌آید. تلخ هم هست و نمی‌دانم شاید قسمت بود که امروز این خاطره را تعریف کنم. چون دیشب یادش افتاده بودم و الان که شما گفتید، اولین خاطره همین به ذهنم رسید. فروردین ۶۷ عملیات والفجر ۱۰انجام شده بود. من آن موقع در سپاه یکم نازلاله بودم. البته اغلب اوقات را به منطقه می‌رفتم. یک قرارگاهی هم در اطراف شوش داشتیم که امکان رفت و آمد ما به خط مقدم را تسهیل می‌کرد. من از همین قرارگاه فرودگاه لشکر آنجا حاج اسماعیل کوثری و بچه‌های لشکر ۲۷محمدرسول الله(ص) که قرار بود عملیات بیت‌المقدس ۴ در مناطقی مثل دربندریخان، بمو و شاخ شمیران و این نواحی انجام شود. به جوار و به تازه‌آباد رفتم. بچه‌های لشکر آنجا بودند. این را هم اضافه کنم که روز قبل با سردار زیدی فرمانده کنونی سپاه تهران به حلیچه رفته بودیم. آنجا صحنه‌های عجیبی دیدیم. از بمباران شهر مدتی گذشته بود، اما هنوز اجساد روی زمین بودند و هر جا که می‌رفتی انگار مردم در جا خشک‌شان زده بود. نمی‌دانم بعضی‌ها از چه موادی ترکیبی استفاده کرده بودند که باعث شده بود مردم حتی فرصت فرار پیدا نکنند. روی بارند واتن، کوجه، خیابان و… همه جا اجساد دیده می‌شدند. ظهر روز بعد پیش گردان مقدادی‌ها (از لشکر ۲۷) بودم. سردار شهید غلامرضا صالحی هم آنجا بود چون تا نیمه‌شب تقلاً کرده و سراپا بود، در یک خوشه‌ای خوابش برده بود. اذان ظهر را که داد و وضو گرفت و داخل چادر گذار فرماندهی گردان مقداد قامت بستم تا نماز بخوانم. فرمانده گردان و فرماندهان گروهان‌هم به بنده اقتدا کردند. همین طور باقی رزمنده‌ها پشت‌سر هم ایستادند و جمعیت از چادر بیرون زد و یک نماز جماعت باشکوهی برگزار شد. نمی‌دانم رکعت اول بود یا دوم که ناگهان صدای مهیبی آمد و داخل چادر که تارک بود، کاملاً روشن شد! روی زمین پرتاب شدم، گویا جنگنده‌های بعضی رقیر ما بمباران خوشه‌ای کرده بودند. یک بمب هم کنار ما خورده بود، اما قسمتم آنجا شهادت نبود، حتی یک ترکش هم از او ترکم عبور کرده و سر کنار دستنی‌ام را متلاشی کرده بود. مغز بنده خداری سر و صورت من پاشیده بود، اما سهم من از این ضیافت ترکش، آتش و تکه‌تکه شدن چند ترکش روی بازویم بود و موج انفجاری که برای لحظاتی گیج‌م کرده بود. به خودم که آمدم، احسانان کردم سرم بزرگ شده است!اموج انفجار معمولاً چنین حالتی ایجاد می‌کند. دیدم در داخل و بیرون چادر خیلی‌ای از بچه‌ها تکه‌تکه شده‌اند. از مسئولان لشکر، شهیدصالحی و مرحوم سعید امینی که بعدها در تهران تصادف کردند و مرحوم شندن، سالم بودند، البته امینی پایش ترکش خورده بود. ما ماری پا بود. من هم سعی کردم به خودم مسلط شوم و بچه‌ها را مدیریت کردیم تا محروحان را اسوار تویوتاها کنند و ببرند. تقریباً همه ماشین‌ها لاستیک‌های‌شان ترکیده بود و پای روی رینگ حرکت می‌کردند. اوضاع عجیبی بود، قابل وصف نیست. این خاطره همیشه در ذهنم ماندگار شده است.

**صحبت از ماندگاری شد، چه صحنه‌ای از جنگ در ذهن‌تان ماندگار شده است؟**

در همین ماجرای بمباران مقر لشکر ۲۷ من دو صحنه عجیب و ماندگار دیدم. یک مورد آن به شش نفر از رزمندگان اطلاعات- عملیات لشکر مربوط می‌شود که این بچه‌ها همگی شب قبل در عملیات شناسایی شرکت کرده بودند و خسته در چادرشان خوابیده بودند. چون با

موتورهای‌شان تردد می‌کردند، داخل چادرشان بنزین نگی می‌داشتند. با بمباران مقر این بنزین‌ها آتش گرفته بود و هر شش نفرشان کاملاًسوخته بودند. هیچ کاری نمی‌شد برای این بچه‌ها انجام داد. مورد دوم هم مربوط به یک بسیجی نوجوان می‌شود که در جریان بمباران پایش قطع شده بود. خودش روی تپه بود و پایش پایین افتاده بود. با چغیه زخمی‌را گرفته بود و از آنجا داد می‌زد پایش را به او برسانیم. یکی از بچه‌ها دوید بالای تپه و او را کول کرد و پایین آورد. بعد پایش را به دستش داد، این نوجوان پا را محکم بغل کرده بود و یک لحظه رهایش نمی‌کرد. در

همین حالت او را اسوار کردند و به عقب بردند. بنده خدا امید داشت بلکه بتوانند پایش را پیوند بزنند. نمی‌دانم پیوند خورد یا نه او یکی از چندین هزار نوجوان حاضر در دفاع مقدس بود که برای رضای خدا و برای حفظ کشور و انقلاب از همه چیزشان گذشتند، برخی شهید و برخی هم جانباز شدند.

**فکر می‌کنید جوان‌های نسل حاضر هم می‌توانند در شرایط مشابه چنین رفتارهایی از خودشان بروز بدهند؟**

به نظر من جوان‌های نسل حاضر نسبت به نسل‌های قبلی‌شان بهتر هم هستند. تاجاهم فرهنگی که الان وجود دارد، با توجه به وسایل ارتباط جمعی و فضای مجازی و… اصلاً قابل مقایسه با زمانی که ما جوان بودیم نیست. مصداق بارز جوان‌های نسل امروز همین رزمنده‌ها و شهدای مدافع حرم هستند که کیلومترها دور از خاک کوشورشان در دفاع از حریم اهل بیت جنگیدند و خون دادند. زمان ما وقتی بعضی‌ها به کشورمان حمله می‌کردند، جو کلی جامعه با مسئله دفاع مقدس همراهی می‌کرد، اما این جوان‌ها باید در جایی می‌جنگیدند که پشت سرشان انواع تهمت‌ها وجود داشت و اوایل خیلی از مردم هم نسبت به مسئله دفاع از حرم توجه نبودند، ولی بصیرت بالای مدافعان حرم باعث شد که خودشان را به این جبهه برسانند و خون بدهند.

یک نکته را خوب است اینچاس طرح کنم. من خودم چند سال معاونت اجتماعی نوجا بودم. زیر پوست‌شهر را دیده‌ام. انصافاً نباید سیاه‌نمایی کرد، بعضی‌ها خیلی سیاه‌نمایی می‌کنند حالا باعامدانه یا از سر ناگاهی. باید

**اذان ظهر را که داد و وضو گرفت‌م و داخل چادر کادر فرماندهی گردان مقداد قامت بستم تا نماز بخوانم. فرمانده گردان و فرماندهان گروهان هم به بنده اقتدا کردند.**

همین طور باقی رزمنده‌ها پشت‌سر هم ایستادند و جمعیت از چادر بیرون زد و یک نماز جماعت باشکوهی برگزار شدندمی‌دانم رکعت اول بود یا دوم که ناگهان صدای مهیبی آمد و داخل چادر که تاریخ بود، کاملاً روشن شد!روی زمین پرتاب شدم، گویا جنگنده‌های بعضی رقیر ما بمباران خوشه‌ای کرده بودند. یک بمب هم کنار ما خورده بود، اما قسمتم آنجا شهادت نبود



ارتباط با ما ۸۸۴۹۸۴۸۱

ابتکارات استعدادها را تقویت کرد، باعث شد که الان موشک‌های نقطه زن، هواپیما و بالگرد می‌سازیم یا پیشرفت‌هایی که در زمینه ساختن جاده، پل و سد وجود دارد، بر گرفته از تجربیات مهندسی جنگ است.

خود شما در بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس دایره وسیعی از مسئولیت‌های فرهنگی در اشاعه ارزش‌های دفاع مقدس برعهده دارید. یک مورد از این مسئولیت‌ها راهیان نور است، بزرگ‌ترین حرکت فرهنگی کشور. در آخرین آمار (پیش از کرونا) چه میزان زائر در مناطق عملیاتی دفاع مقدس حضور یافتند؟

مقام معظم رهبری فرمودند: جنگ گنج است. واقعیت این است که ما باید اول این گنج را کشف و بعد بیاییم این گنج را پیرایش کنیم و به نمایش دربیآوریم. من از اواسط سال ۹۱ آمدم بنیاد و هشت سالی است که در این مسئولیت خدمت می‌کنم. سال ۹۶ که باسرلشکر باقری خدمت حضرت اقا بودیم به ایشان عرض کردم که در پنج سال گذشته به اندازه ۲۰سال کار کرده‌ایم ولی ۵۰سال دیگر کار مانده است. الان هم می‌توانم بگویم در این هشت سالی که حضور داشتیم به اندازه ۳۰سال کار کرده‌ایم، ولی حداقل ۴۰سال دیگر باید کار شود. دفاع مقدس خیلی از نظر طول و عرض و عمق

وسیع است، شاید تاالان نتوانست‌ایم حتی ۵۰درصد دفاع مقدس را کشف کنیم و نمایش بدهیم.

در همین بحث راهیان نور، سال ۹۲ حدود ۴ میلیون



مصرفانه نظر داد، درست است که کاستی‌هایی داریم و باید اصلاح بشود، اما الان کشورمان اصلاً قابل مقایسه با قبل از انقلاب نیست. چه از نظر علمی، فرهنگی، ورزشی، پیشرفت‌های صنایع نظامی و…از هر جهتی ما رشد غیرقابل کتمان‌ی داشته‌ایم. شاید فساد باشد، ولی در کل‌ترش رویش‌های بسیاری را شاهد هستیم. در همین بحث در راهیان نور ۷میلیون نفر در سال گذشته به این سفر معنوی رفته‌اند که ۷۰درصد آنها بین سنین ۱۵ تا ۳۰سال هستند. خب اینها روی‌های جامعه و انقلاب هستند.

**وقتی جنگ تحمیلی شروع شد شاکله سپاه از پاسداران جوانی تشکیل می‌شد که خیلی از آنها دوره‌های تخصصی نظامی را پشت سرنگذاشته بودند، چه عواملی باعث پیشرفت سپاه در دل یک جنگ ویرانگر شد؟**

به نظر من مهم‌ترین نقش را می‌توانیم به حضرت امام بدهیم. نفس قدسی امام و دیدگاه‌های‌شان بود که یک پتانسیل عظیمی را در جان‌های انقلاب ایجاد کرد. این ظرفیت و قابلیت ریشه‌هایش در رهنمون‌های حضرت امام بود. شعار «ما می‌توانیم» در جنگ باور شد و بروز و ظهور یافت. از سوی دیگر این وعده الهی است که اگر ملت و گروهی در راه خدااستقامت و مقاومت کنند، خدا هم آنها را یاری می‌دهد؛ «ان تضرَّوا لله ينصرکم». هنر حضرت امام این بود که در مسئله جنگ جوان‌ها را باور کردند و مدیریت لشکر، جنگ را به آنها سپردند. شهید باقری یک نمونه بارز چنین جوان‌هایی است. حضرت آقا یک جمله‌ای درخصوص ایشان فرمودند که خیلی حرف در خودش دارد. آقامی‌فرمایند: شهید باقری سال ۵۹به جبهه رفت و بسال ۶۱شهید شد. دو سال و چند ماه در جنگ بود. از یک سرباز به قول رهبری تبدیل می‌شود به یک استراتژیست. باقری یک خبرنگار بود که به اطلاعات سپاه و بعد به جبهه رفت و زمانی که به شهادت رسید چاشنین فرمانده نیروی زمین بود. در چهار عملیات مهم در رده فرماندهی بود؛ در عملیات فتح‌المبین و الی بیت‌المقدس فرمانده قرارگاه بود، در عملیات رمضان و محرم هم فرمانده بود. یا خود آقای محسن رضایی، خیلی از فرماندهان لشکر، سپهبد شهید صیاد شیرازی، بابایی و… همگی جوان‌هایی بودند که باور «ما می‌توانیم‌ها» در ذیل رهبری حضرت امام باور داشتند و ثابت کردند که با تکل برخدا می‌شود هر صد ساله را یک شبه طی کرد.

**ان نیروهای مسلح ما چه سپاه یا ارتش پیشرفت‌های تسلیحاتی واقعاً شگفت‌انگیزی کرده‌اند، خیلی از این پیشرفت‌ها هم ریشه در تجربیات دفاع مقدس دار.**

بله همین‌طور است. وقتی جنگ به شکل غافلگیرکننده به ما تحمیل شد، ما با باید تسلیم می‌شدیم یا مقاومت می‌کردیم. ملت ایران مقاومت را انتخاب کردند و با همان خداباوری و توکل بر خدا در حالی از نظر تسلیحات و جبهه اصلاً قابل مقایسه نبودند، نیروهای نظامی ما اعم از سپاه، بسیج و ارتش ایستادند و با عنایت الهی و تکیه بر توانایی‌های خودشان توفیقات بزرگی را حاصل کردند. ما در زمان جنگ حتی از خرید سیستم خاردار محروم بودیم، اما خودباوری که در جنگ حاصل شد و

سربازان کارگر در منطقه عملیاتی دفاع مقدس



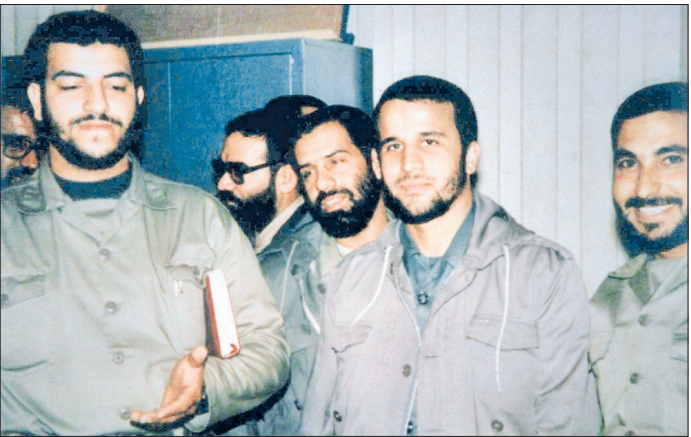
دوشنبه ۳۱ شهریور ۱۳۹۹ | ۳ صفر ۱۴۴۲ |

**ادبیات پاینداری هستیم. در بخش کتاب چه فعالیت‌هایی انجام داده‌اید؟**

بهتر است این سؤال شما را با آمار و ارقام توضیح بدهم. در حوزه کتاب تا سال ۹۳، ۷۰۰عنوان کتاب در خود بنیاد منتشر شده بود که الان این رقم به قریب ۶هزار عنوان کتاب رسیده است. در سال ۲/۵، ۹۴درصد از عناوین کتاب در ایران شامل کتاب‌های ادبیات پایداری می‌شد. این آمار در سال ۹۸ به ۱۹درصدرسید که ۱۱درصدش را فقط بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس دنبال آن را گرفته و به چاپ رسانده است. ما یک کار جدیدی را از چهار سال پیش شروع کرده‌ایم که انتشار کتاب‌های صوتی است، خیلی هم طرفدار دارد. الان خیلی از مردم کتاب‌ها را صوتی گوش می‌دهند و تاالان ۶۰۰ عنوان کتاب صوتی منتشر شده است. نکته دیگر مسئله خاطره‌گویی است که نهضت خاطره‌گویی چندین سال است از نسوی بنیاد با جدیت دنبال می‌شود. در چهار سال گذشته هزار و ۵۰۰مراستم خاطره‌گویی برگزار کرده‌ایم که هزار و ۸۰۰ساعت شده است. ۳۵۰کارگاه آموزشی و توجیحی هم برای یادگاران دفاع مقدس و خاطره‌گوها برگزار کرده‌ایم تا این عزیزان توجیه بشوند و در خاطره‌گویی تحریفی صورت نگیرد. مسئله عدم تحریف و انحراف دفاع مقدس از خواسته‌های حضرت آقااست. این خاطره‌هایی که بازگو می‌شوند هم همگی ثبت و نهایتاً کتاب می‌شوند.

**چند سال پیش خبری آمده بود که قرار است هر استانی یک موزه دفاع مقدس داشته باشد، ما الان یک موزه در تهران و یک موزه هم در خرمشهر داریم که مردم بیشتری را آنها آشنا هستند، موضوع موزه‌ها به کجا رسیده است؟**

تا سال ۹۵کلاً چهار موزه داشتیم که یکی در تهران است، همان موزه انقلاب اسلامی و دفاع مقدس که شما هم اشاره کردید و آقای قالیباف زمان شهرداری‌شان این موزه را ساختند؛ یک موزه هم در خرمشهر که موزه کوچکی است؛ یک موزه هم در همدان و یک موزه را هم حاج قاسم در کرمان ساخته بودند. موزه حاج قاسم اولین موزه‌ای بود که ساخته شد. شکر خدا ما توانستیم در سال‌های ۹۵ و ۹۶، ۱۱ موزه دیگر را افتتاح کنیم. امسال هم ان‌شاءالله ۹ موزه دیگر در هفته دفاع مقدس افتتاح می‌شوند. روند ساخت و افتتاح این موزه‌ها کار بسیار سنگینی است. از نیرهای مسلح گرفته تا شهرداری. خیلی از نهاد و سازمان‌ها باید پای کار بیایند و هماهنگ بشوند تا یک موزه ساخته و افتتاح شود. برنامه ما این است که تا سال ۱۴۰۴مجموعاً



۲۷موزه داشته باشیم. ۳۱استان داریم که هر کدام باید حداقل یک موزه داشته باشند، یک موزه استکبارستیزی هم که در طیس در حال ساخت است و ان‌شاءالله تا سال بعد آماده می‌شود. عدد ۳۱ موزه با این موزه می‌شود ۲۲موزه. پنج موزه دیگر در استان‌های خوزستان و کرمانشاه ساخته می‌شوند که به دلیل مرزی بودن این استان‌ها و اتفاق‌هایی که دوران جنگ در آنها رخ داده‌اند، این دو استان را استثناً قرار داده‌ایم. در خوزستان باید چهار موزه داشته باشیم که الان سه‌تای آنها آماده هستند، یکی در خرمشهر یکی در دزفول، یکی هم در آبادان که امسال افتتاح می‌شوند. یک موزه هم در اهواز در حال ساخت است و کرمانشاه باید سه موزه داشته باشد و یک موزه در گیلانغرب داریم. یک موزه در یادمان عملیاتی مرصاد و دیگری هم که در کرمانشاه در حال ساخت است و البته مردم نجف‌آباد هم درخواست موزه داشتند که الان مذاکراتش را طی می‌کند که اگر ان‌شاءالله مقدم‌اتش فراهم شد، با ساخت این مورد، ۳۸ موزه خواهیم داشت. درخصوص یادمان‌های شهدای گمنام هم الان ما ۹هزار و ۶۹۹شهیدگمنام در ۲ هزار و ۶۶ یادمان داریم که قریب ۸۰۰صدا اینس یادمان‌ها تکمیل شده‌اند. ان‌شاءالله تا سال ۱۴۰۰دیگر یادمان شهید گمنام نخواهیم داشت که تکمیل نشده باشند. ۶۸کلان پروژه دفاع مقدس هم در دست اجرا داریم. در واقع جمعیه سپاه جنگ به حساب می‌آیند. الان ۴هزارپروژه ۱۰۰درصد تمام و ۱۴ پروژه باقی‌مانده تا پایان سال انجام می‌شوند. علاوه بر فیلم‌ها، نقشه‌ها و صوت و… که در این پروژه‌ها وجود دارند، فقط یک میلیون سند و مدرک در این پرونده‌ها وجود دارد. با توجه حوزه اسناد و مدارک با تشکیل سازمان اسناد و مدارک دفاع مقدس تاکنون ۲۵میلیون برگ سند را ساماندهی کردیم که نظیر این اسناد جایی پیدا نمی‌شود. یک مشکل از بین رفتن اسناد به مرور زمان بود که توانستیم این اسناد را جمع‌آوری کنیم و تاکنون این ۲۵ میلیون سند گزندزایی شده است و ۱۵۰ هزار ساعت فیلم و صوت داریم که ساماندهی کرده‌ایم.